

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین

الطاهرین المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین

اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

عرض کردیم در این مسئله مجهول المالک فروعی را مرحوم شیخ انصاری قدس الله نفسه متعرض شدند که خب یک توضیحاتی گذشت.

یک چند تا فرع هم یک فرع دیگر هم باقی مانده است. بعد می روند به قول خودشان صورت چهارم، که علم به اصطلاح اجمالی به اشتمال جایزه بر حرام باشد.

یک فرع هم آخر دارند که انشاء الله بعد متعرض می شویم.

بعد ایشان می فرمایند هذا كله البته ایشان ظاهرش این است که ضمان را قبول کردند که ما هم قبول نکردیم. علی تقدیر مباشرة المتصدق له؛ یعنی خود آن شخص متصدق خودش مباشرتا تصدق بدهد، آن وقت آیا ضامن هست یا نه؟

و لو دفعه الى الحاكم فتصدق به بعد اليأس، حالا این کلمه بعد اليأس هم نمی دانیم دفعه الى الحاكم بزیم یا تصدق به بزیم. اما اگر داد به حاکم و حاکم فحص کرد و بعد از فحص صدقه داد، فالظاهر عدم الضمان؛ ظاهرش این است که ضمانی ندارد.

البته ظاهر عبارت مرحوم شیخ این طور به ذهن می آید. حالا دیگر بحث مکاسب نکنیم، که مراد عدم ضمان بر جناب حاکم باشد. ظاهرش این طور است. لکن خب مرحوم یزدی که حالا اجمالا عبارت ایشان را می خوانیم، ایشان حمل کردند بر عدم ضمان بر دافع و بر حاکم، بر هر دو.

دافع به لحاظ اینکه به حاکم داده، حاکم هم به لحاظ اینکه به وظیفه اش عمل کرده. ضمان بر هر دو نیست. خوب دقت بکنید. لکن ظاهر عبارت فالظاهر عدم الضمان علی الحاكم، ظاهرش این طور است. لکن چون صحبت از دافع بوده، ایشان حمل بر دافع هم کردند. البته این بحث یک مورد دیگر هم دارد که لو دفعه علی احد من الناس، آحاد مردم؛ مثلاً فرض کنید دادش به یک نفری، فرد عادی غیر حاکم، و آن صدقه داد، آیا ضامن هست یا نه؟ ظاهراً آنجا که ضامن باشد، چون حق نداشته که آن را بدهد به دیگری.

س: معمولش هم همین است الان

ج: بله

س: به مغازه داری به یک چیزی می دهند دیگر

ج: بله، اگر این کار را کرده باشد آن ظاهرش این است که ضامن است. چون حق نداشته بدهد به شخص دیگری. خودش بر فرض از

مجموع ادله حق داشته تصدق بدهد. اما اینکه به دیگری بدهد، چنین حقی را نداشته است.

س: آنها که در امور گمشدگان می گذارند چه؟ می شود به آن مکتبها داد، به این مغازهها، مثلاً امور گمشدهها

ج: وکالت...

س: چه اشکالی دارد؟

ج: اگر تصدی حکومتی باشد، خوب است، و الا مشکل دارد.

وکالت دلیل می خواهد نفوذش. به مجرد جعل عرض کردیم امور اعتباری به مجرد اعتبار ثابت نمی شود. مگر اینکه دلیل بیاید.

س: نه الان همین این که اینجا یک مثلاً یک غرفه ای را می گذارند برای امور گمشدهها این نشان می دهد حکومتی هست یا نه؟

ج: دیگر مختلف است دیگر. اگر واقعا نشان بدهد جزو امور حکومتی است و به اصطلاح امر حکومتی کردند، اشکال ندارد. و حکومت

را ببیند تا آن حد، و الا مشکل دارد.

لبرائة الذمة الشخص بالدفع الى ولي الغائب؛

س: الان یک پولی قرار بدهد بگوید این را شما وکیل ما این را هر ماه یک بار مثلاً عرض کنم اعلام کن. خب امر عقلایی است دیگر.

کدام عاقلی می گوید این درست نیست.

ج: وکیل برای اعلام قبول است اما وکیل اینکه او صدقه بدهد دلیل می خواهد.

س: همین دیگر به دست او سپرده، می گوید بعد از یک سال هم پیدا نشد، صدقه بده.

ج: خب همین.

س: خب امر عقلایی است دیگر استاد. چه فرقی می کند موکل بدهد یا وکیل صدقه بدهد.

ج: عرض کردم حالا بعد مرحوم شیخ یک نظیرش را دارد. عقلا به معنای اینکه تسامحا انجام می دهند، بله. اما اگر بنا بشود مذاقه بشود

نه.

س: نه می خواهم بگویم ...

ج: شبیه این است که مثلاً یک کسی که پدر است، حق ولایتی که بر دختر باکره دارد در مسئله ازدواج این را به کسی وکالت بدهد. بگوید

تو از طرف من وکیل، تو اجازه بده برای دخترم برای این ... این خب قبول ندارند آقایان. چون چنین وکالتی سابقه ...

اطلاقات وکالت می گویند اینجاها را نمی گیرند. بحث مفصلی دارند خودشان. اطلاقات وکالت جایی را که خود اصل انتقال آن شیء

مشکوک باشد نمی گیرد. باید ثابت بشود که حق انتقال هست، آن وقت اطلاقات وکالت می گیرد. عده ای هم گفتند نه، اطلاقات وکالت

می گیرد. مثل همین مثال. بگوید آقا من ولی این دختر هستم، این ولایتم را وکالتا به شما می دهم. شما بشوید ولی دختر. آیا این درست

است یا نه؟ الان بنایشان بر این است که نمی شود. هستند بعضی مثلاً می گویند اشکال ندارد. آن اطلاقاتی که در باب وکالت هست، اینجا

را هم بگیرد. این بحث معروفی است. آنها بحثشان این است که چون اطلاقات وکالت جزو امور اعتباری است، و اعتباراتی است که در

اختیار مکلف است نه قانونگذار. اگر جایی ثابت شد، قابل انتقال است، آن وقت اطلاقات وکالت آن را می گیرد. اما اگر اصل انتقالش

مشکوک شد، مشکوک بود و روشن نبود، دیگر اطلاقات وکالت کافی نیست.

مثلاً اینکه من می توانم ولایتم را منتقل به شخص دیگری بکنم. خود این واضح نیست. اگر خود این روشن نشد، آن وقت با اطلاقات

وکالت نمی توانیم اثبات بکنیم.

اینکه شما می فرمایید درست است، ملتفت هستم. این مبنی است بر اینکه اطلاقات وکالت بگیرد. می گویند اطلاقات وکالت اول باید

اثبات بشود، بعد اطلاقات وکالت بیاید. زیاد دارند این بحث را، یکی دو تا ندارند.

س: تمسک به شبهه مصداقیه

ج: اصلاً می گویند جای تمسک نیست. اصلاً جای تمسک حالا به قول شما شبهه مصداقیه، جای تمسک نیست. ثابت باید بشود که

این مسئله یعنی فحص کردن و بعد صدقه دادن، این قابل انتقال به دیگری است. اگر ثابت شد قابل انتقال به دیگری است، بله با اطلاقات

وکالت می شود اثبات کرد.

آن وقت بنایشان این است که آن جاهایی که از مقوله حکم است که کار حاکم و شارع است، این قابل انتقال نیست. با اطلاقات وکالت قابل انتقال نیست. یعنی مثالهای بارزش فرض کنید مثلاً شما به کسی نمی‌توانید بگویید آقا تو از طرف من وکیل نماز ظهر من را تو بخوان. آن که خیلی واضح است که آن حکم قابل انتقال نیست. اینها آمدند این را تعمیم دادند که هر جا که از این قبیل باشد همین طور است. این یک بحث لطیفی است...

س: یعنی می‌خواهید بفرمایید بحث هک حکم است.

ج: شبیه بحث هک حکم.

یک بحثی دارند این بحث لطیفی هم هست، بحث قشنگی هم است. جاهای دیگر هم گفته شده یکی همین مسئله همین پدر می‌تواند ولایت خودش را به دیگری وکالتاً بدهد؟ بگوید تو وکیل از طرف من، من ولی این دختر هستم، تو وکیلاً از طرف من ولی دختر بشو. می‌گویند آن وقت دلیلش چیست؟ دلیلش اطلاقات وکالت یا نیابت. در جایی که نیابت باشد.

اشکال اساسی این است که این اطلاقات وکالت به اصطلاح آقایان، مشروع نیستند. یعنی اگر جایی شک شد که این اصلاً قابل، اول باید قابلیت انتقالش روشن بشود. جایی شک شد که قابل انتقال هست یا نه، با اطلاقات وکالت اثبات انتقال نمی‌شود کرد. ابتدائاً باید ثابت بشود. شبیه الناس مسلطون علی اموالهم دیگر. خب آقای خویی هم حرفشان عده‌ای که هستند. مثلاً شما الان شک می‌کنید فلان تصرف در مال درست است یا نه؟ باید بگویید

س: عقد نکاح را در بیع و اینها وکالت که جایز است.

ج: نکاح نه. وکالت در اجرای عقد.

س: یک کسی را وکیل بگیرد

ج: اجرای عقد نه ولایت، نه وکالت در ولایت. در اجرای عقد چرا، چون متعارف هم بوده است. اما در اجرای در انتقال در نقل ولایت

نه.

پس بنابراین اینها بحثی که دارند این است. آن نکته بحث را در اینجا کشیدند که چون از روایات در می آید که شخصی که ملتفت است این یک نحوه ولایت دارد. ولایت به قول آقایان بر ذات نه، ولایت بر حفظ. ولایت بر حفظ دارد تا یک سال تعریف بکند، بعد هم صدقه بدهد.

این که این مطلب منتقل بشود به شخص عادی، این دلیل می خواهد.

س: اینجا ولی الغائب گرفته

ج: این ولی الغائب چون حاکم است. آن وقت نکته اساسی چون بعد توضیح می آید. آن نکته اساسی این است که بعضی از آقایان گفتند حاکم هم اگر ثابت نشد دایره ولایتش آن هم مثل اینکه شما به یک شخص اجنبی بدهید، فرق نمی کند.

س: ضمان دارد

ج: هان ضمان دارد.

دقت کنید. ما در بحث حاکم سه فرض کردیم. این یک فرض دیگری است. چون گفتیم فروض زیاد است، حالا سه تایش را ما گفتیم. یک فرض این است که حاکم هیچ شأنی ندارد. دادن به حاکم مثل اینکه شما می خواهید به یک شخصی ثالثی بدهید. شما بدهید به یک شخص ثالثی بگویید آقا من وظیفه ام این بود تا یک سال نگهداری بکنم، تعریف بکنم، بعد هم یا صدقه بدهم یا تملک، من این مطلب را به تو منتقل کردم. من این قدرت را به تو منتقل کردم تا یک سال تعریف بکن، یا صدقه بده، یا تصرف بکن، تملک بکن. این حکمی که برای من بود، من می خواهم به تو منتقل بکنم. خب بنایشان به این است که نمی شود چنین چیزی نمی شود.

و لذا اگر او صدقه داد، مالکش آمد، ایشان ضامن است؛ یعنی دافع ضامن است. یا احتمالاً مثلاً تعاقب ایدیه، از آن هم بتواند بگیرد از این هم بتواند.

آن وقت بحث در کجا می آید؟ در حاکم. مرحوم شیخ از این راه، من الان عبارت شیخ را می خوانم. یک مختصری مناقشه مرحوم سید یزدی دارد، آن هم می خوانم، بعد نظر خودم را هم می گویم که شاید مراد شیخ این باشد. شاید حالا و العلم عند الله.

لبراءة ذمة الشخص بالدفع الى ولی الغائب، ما سه بحث مطرح کردیم تا حالا. یکی اینکه حاکم تنفیذ بکند. دادن به حاکم یعنی حاکم تنفیذ حکم الله را بکند، همچنان که خود شخص تنفیذ می کرد. دوم اینکه ولی الغائب باشد. یعنی مالک اصلی ولی مالک باشد. سوم اینکه

حاکم خودش قانون باشد. اصلا خودش تصمیم می گیرد. جعل قانون می کند که این مال را باید فلان کار کرد. اصلا کاری هم به صدقه و این حرفها ندارد. ممکن است صرف مثلا ساختن پل و بعد ممکن است ساخت مثلا صرف ساختن مثلا وسایل سلاح و ملاح و از این جور چیزها، مختلف بکند، حقوق کارمندان را با آن بدهد. دقت کردید؟

سه تا احتمال بود که ما دادیم. یک احتمال چهارم هم در اینجا در عبارات سید یزدی می آید. البته عرض کردم احتمالات بیشتر است. اصلا حاکم مثل اجنبی باشد هیچ فرقی نمی کند. و لذا این عبارت آینده را این جور گفتند. این عبارت را مرحوم شیخ یک مقدار طولانی صحبت کرده است. ما هم می خوانیم، انصافا هم خب ما این مشکل را اصولا داریم. الان وقتی مطالب را به زبان خودمان طرح می کنیم یک جور است. در عبارات اصحاب که می خوانیم جور دیگری است. خیلی هم اصرار نداریم که بگوییم مراد شیخ این است. حالا خیلی یا مثلا مراد صاحب جواهر این است. چون عده ای می گویند مراد ایشان این است. نه حالا ...

بعد مرحوم شیخ می فرماید و یحتمل، البته مرحوم شیخ از این سه تا احتمال، احتمال وسط را ذکر کردند، ولی الغائب. طبعاً اگر گفتیم حاکم خودش قانون است و هر چه قانون قرار داد، طبعاً ضمان نیست. نه بر حاکم ضمان است نه بر مرد. عدم و ضمان دیگر بر هر دو هست فرق نمی کند.

و یحتمل الضمان، احتمال ضمان دارد، لان الغرامة هنا ليست لاجل الضمان المال و عدم نفوذ التصرف الصادر من المتصدق، ضمان نکته اش این نیست که چون مال مضمون است، و تصرفی که از متصدق بوده، این نافذ نیست.

حتی یفرق بین تصرف الولی و غیره، بین ولی که مراد خود حاکم است، ولی غائب و غیرش که آن دافع باشد.

لثبوت الولاية للمتصدق في هذا التصرف كالحاكم، چون ایشان می گوید که ولایت برای شخص هست، چون در روایت دارد که عرفه السنه، یعنی ولایت دارد تا یک سال نگه بدارد. بعد یا تصدق بکن، یا تملک بکن. یا نگه بدار پیش خودت تا صاحبش بیاید. كالحاكم و لذا لا يسترد العین من الفقير اذا رد المالك، این دیگر این کاری که بوده، چون ولایت داشته داده درست... احتیاج به این لا يسترد ندارد. خب ظاهر خود حدیث هم این طور است. که امام پیغمبر (ص) می فرمایند نگه بدار تا یک سال تعریفش بکن، خب ولایت دارد بر آن مال. کس دیگر که نمی تواند این کار را بکند.

فالتصرف بله، فالتصرف لازم، این تصرفی که می کند درست است. و الغرامة حکم شرعی، تصرفش به هر حال درست است احتیاج به

حاکم ندارد.

تعلق بالمتصدق کائنا من کان؛ مرادش از کائنا من کان، چه خودش انجام بدهد، چه به شخص ثالث بدهد، چه به حاکم بدهد، هیچ فرقی نمی‌کند. این غرامت مال این است.

فاذا کان المکلف بالتصدق، هو من وقع فی یده، مکلف آن من وقع فی یده، یعنی متصدق، دافع فی ما بعد، لکونه هو المأیوس و الحاکم وکیلا؛ در اینجا شأن حاکم وکالت می‌شود. یعنی وکالت از غائب نه، وکالت از این شخص. این شخصی که مجهول المالک دستش است. کان الغرم علی الموکل، آن غرامت و پول و ضمان بر موکل، یعنی بر همین شخصی که دستش بود، مجهول المالک، در اینجا مراد از موکل همین شخص است، مراد از وکیل حاکم است.

و ان کان المکلف هو الحاکم، اگر فرض هم کردیم مکلف حاکم است، لوقوع المال فی یده قبل الیأس عن مالکة فهو مکلف بالفحص ثم التصدق، کان الضمان علیه؛ آن وقت اینجا ضمان بر مالک است.

پس علی کل حال قائل بشویم که اگر به مالک داد و مالک صدقه داد، ایشان ضامن است. این ظاهر عبارتش که کان ضمان علیه بر حاکم، خب لازم‌هاش این است که بر دافع هم باشد. یعنی اگر شخص آمد، می‌تواند از حاکم مطالبه بدل بکند، می‌تواند برود از آن مالکی که از آن که قبلاً دستش بوده و دفع کرده الی الحاکم، حالا این عبارت مرحوم شیخ انصاری از این عبارت چه در می‌آید؟ آن که من می‌فهمم عرض کردم، آن که من می‌فهمم، فهم خودم را اول بگویم، بعد برسیم به فهم مرحوم سید قدس الله سره، آن که من می‌فهمم البته عبارت شیخ صریح نیست، ای کاش ایشان صریح فرموده بودند، آن که من می‌فهمم این است که مراد شیخ این باشد که حاکم شأنش تنفیذ است، حاکم شأنش ولی غائب نیست. اصلاً شأنش تنفیذ است. ما سه مقام عرض کردیم. یکی اینکه حاکم شأنش تنفیذ باشد، یکی اینکه حاکم شأنش ولی غائب باشد، یکی اینکه حاکم شأنش تقنین باشد، خودش قانون می‌گذارد. هر چه خودش تشخیص داد، به تشخیص خودش عمل می‌شود و آن حکم واقعی هم هست، طبق آن باید آثار بار بکنیم.

این سه تا احتمالی که ما عرض کردیم. آن اول که گفت که ضامن نیست، چون ولی گرفت، تصرف ولی ضمانت نمی‌آورد. دوم که می‌خواهد شیخ بگوید، یحتمل الضمان، فکر می‌کنم مرادش از یحتمل الضمان این است که حاکم شأنش تنفیذ است. چون شیخ در این بحث که اگر کسی مجهول المالک داشت و صدقه داد و مالک آمد، ضامن است. این را گفت. اگر شخص به جای اینکه خودش صدقه بدهد، داد به حاکم، حاکم هم فحص کرد و صدقه داد. مبنای تنفیذ این است که حکم حاکم با حکم شخص یکی است. این فقط می‌آید همان کاری را که وظیفه شخص بود، تنفیذ می‌کند. به خاطر حاکم بودن چیزی اضافه نمی‌شود. اصلاً تنفیذ...

آن وقت این وکیل و این که والحاکم وکیلا، این وکالت به این معنا، یعنی شأن حاکم تنفیذ، این وکالت را این جور معنا نکنیم. نه وکیل که بیاییم بحث بکنیم که آیا این عقد، این توکیل درست است یا نه؟ شارع به این صلاحیت داده توکیل بکند یا نه؟ نمی خواهد آن بحث را بکند. این می دهد دست حاکم به عنوان اینکه حاکم همان کاری که من می کردم، حاکم بکند. همان کاری که من می کردم. فحص می کردم، بعد صدقه می دادم، همین کار را حاکم بکند. این اسمش را ما گذاشتیم تنفیذ.

س: این شق احتمال دومش چه جوری تقویت کرد نسبت به ولی غائب؟

ج: احتمال دوم یعنی می خواهد بگوید تنفیذ، تعبیر تنفیذ اگر کرده بود که مشکل نداشت

س: نه شما می گوید الضمان علیه

ج: خب همین دیگر الضمان علیه کان ضماننا، چون شیخ قائل بود که اگر خود شخص صدقه داد، ضامن است. شیخ مبنایش ضمان بود آخر. خود شیخ مبنایش ضمان بود که اگر مجهول المالک را صدقه داد، ضامن است. ممکن است بگوید اگر به حاکم هم داد باز هم حاکم ضامن است.

س: این شخصی که مجهول المالک دستش است این مأذون است که به حاکم بدهد یا نه؟ اگر مأذون است خب دیگر این ذمه اش برطرف می شود. این برای چه ضمانت داشته باشد.

ج: حالا این عبارت مرحوم شیخ را این جور معنا نکنیم. کان ضمان علیه یعنی دیگر بر شخص ضمان نیست، چون به حاکم داده است. ضمان فقط بر حاکم است.

ما عبارت شیخ را اگر این جور معنا نکنیم، ایشان داده به حاکم به خاطر اینکه حاکم است. ضمان بر این نیست. حاکم داد، بعد صاحبش پیدا شد، حاکم ضامن است.

نه از باب وکالت که ظاهر عبارت شیخ است. ظاهر عبارت شیخ که وکالت است. خب این باید وکالتش ثابت بشود. بگوییم نه مراد شیخ از وکالت این است. یعنی این کار واگذار شده به حاکم، آن وقت نتیجه اش این می شود: اگر این مال را مجهول المالک را می داد به شخص ثالث، خود این دافع ضامن بود. اگر داد به حاکم خوب دقت بکنید، چون حاکم است بالاخره حاکم با فرد عادی باید یک فرقی بکند. چون حاکم است، ضمان از شخصش برداشته می شود، اما اگر حاکم صدقه داد، فحص کرد، صدقه داد و بعد مالکش پیدا شد،

خود حاکم ضامن است. و چون حاکم به وظیفه اش عمل کرده، قاعدتا این طور است، روایت هم دارد، ما اختات القضاة ففی بیت المال، این را از بیت المال بدهند.

لکن مرحوم شیخ مرحوم سید فهمیده که نه هر دو ضامن هستند. عبارت کان ضمان، یعنی هم حاکم ضامن است هم خود شخص. لذا می تواند به هر کدام از این دو تا مراجعه بکند.

من فکر می کنم خودم را دارم می گویم عقل خودم را به نظر من می خواستند مرحوم شیخ این جور، این وکیل که آورده کلمه وکیل یعنی حاکم تنفیذ می کند، همان را که دافع تنفیذ می کرد. همین را که این شخص تنفیذ می کرد. این را حاکم تنفیذ می کند. روشن شد نمی دانم مطلب؟

پس احتمال اول که ولی الغائب بود بگوید ضامن نیست. احتمال دوم ولی الغائب نباشد، تنفیذ باشد. می گوید حاکم ضامن است، خود دافع ضامن نیست. احتمال سوم هر دو ضامن هستند. یعنی به نحو تعاقب ایدی. چرا؟ چون اصلا حاکم قابل توکیل نیست. دادن به حاکم با دادن یک فرد عادی هیچ فرقی نمی کند. به یک فرد عادی بدهد، هیچ فرقی نمی کند. وقتی حکومت نداشت، هیچ فرقی نمی کند. نه تنفیذ است نه ولی الغائب است نه تقنین است قانونگذاری، هیچ کدام نیست.

لذا دادن حاکم با غیر حاکم یکی است. البته انصافا اگر عبارت مرحوم شیخ را یا مثلا در فقه این فتوا را بدهیم یا عبارت شیخ را این جوری معنا بکنیم، انصافا با ارتکازات عقلایی ما نمی سازد. بینی و بین الله این که بگوییم حاکم هیچ کاره صرف است و مثل یک فرد عادی است، انصافا با ارتکازات عقلایی نمی سازد.

بله، این مطلب که حاکم شأن خاصی ندارد. چون حاکم جامعه است، همان کاری را که فرد می کند، می تواند در اختیار حاکم قرار بدهد، حاکم انجام بدهد. نه وکالت مصطلح. وکالت مصطلح هم نیست. چون حاکم است، ولایت دارد، اصطلاحا یک نوع ولایت است نه وکالت. حالا ایشان تعبیرش چون موکل و وکیل گرفته، کار را مشکل کرده است.

پس بحثی که الان مطرح شد این است

س: این طرفش هم از مذاق شارع استفاده می شود. هر کجا گم شده ای بود، مثلا مجهول المالکی بود، به دست حاکم برسد

ج: در می آوریم از مذاق شارع

س: این هم استفاده نمی شود

ج: خب عرض کردیم

س: این هم ولایت ندارد

ج: نه

س: اگر ولایت داشته باشد باید به دستش برسانیم دیگر

ج: نه ببینید فوقش این است که در روایات، بعضی از روایات که خب واضح است، امام (ع) می فرماید مال من است. آن که واضح

است بعضی از روایات. بعضی از روایات هم چون اختلاف هست، در یکی می گوید تملک بکن، در یکی می گوید خمس را بده. خب یک

احتمال هست که اصولاً ائمه علیهم السلام می خواستند بگویند این امر به حاکم هم بر می گردد.

س: نه می خواهیم بگویم ولایت دارد یا ندارد؟

ج: حاکم؟

س: بله

ج: ولایت دارد، نمی شود انکار کرد. خب چه حاکمی است که ولایت ندارد.

س: ولایت داشته باشد به دستش برسانید دیگر

ج: نه حد ولایتش چیست؟

س: دلیل است دیگر، در این مورد آیا ولایت دارد یا ندارد؟

ج: در این مورد ولایت دارد، اما حدش چیست؟ چرا؟ چون گفتیم شارع خود پیغمبر اکرم (ص) با لغت معامله فردی کرده نه اجتماعی.

آن وقت ما یک ادله ولایت فقیه داریم، ادله حکومت حاکم داریم. بگوییم آن ادله حکومت حاکم لا اقل این مقدار اثبات می کند که

شما می توانید در این جور موارد کار را، و الا این کار را نتوانید به حاکم بدهید، پس چه حاکمی است، حاکم به چه درد می خورد این. این

لفظ که نیست.

آن وقت بگوییم حاکم چون در اینجا وظیفه توسط شارع بیان شده، که تا یک سال تعریف بکن، یا تملک بکن یا تصدق، حاکم هم در اینجا همان کار را باید بکند. ببینید، حاکم هم در اینجا باید دقیقاً همین کار را بکند. یک سال تعریف بکند، بعد از یک سال یا به بیت المال تملک بیت المال بکند یا تصدق بدهد.

س: این نشد ولایت که

ج: چرا

س: این ولایت نیست. شارع خودش راه تعیین کرده

ج: فرقی این است که اگر به شخص عادی داد، این مقدار هم نمی توانست بدهد. ولو شخص عادی این کارها را بکند، به درد ایشان نمی خورد. این فرقی این است. این مقدار ولایتش این است.

پس دقت بفرمایید. بحث سر این است که چون ما قبول کردیم ابتدائاً من معتقدم که اینها از ریشه بحث وارد نشدند. ما قبول کردیم که در مجهول المالک و در مسئله لغته، شارع آن را مسئله فردی گرفت. خوب دقت کنید. شارع آن را مسئله فردی گرفت. امروزه قوانین بشر آن را مسئله اجتماعی می گیرند. خواندیم نصوص و قانونش را در بعضی از متون قانونی مال مصر هم خواندیم. می گوید تا پیدا کرد باید به یکی از مراکز پلیس تا مدت سه روز در شهر، تا مدت هشت روز در روستا خبر بدهد. و اگر خبر ندهد مشکل برایش درست می شود. یعنی این را پدیده اجتماعی گرفته است.

عرض کردیم ممکن است در بعضی از نظامهای اجتماعی اصلاً این گم شده ها یک جزئی از بودجه مملکت باشند. مثل این

س: حساب بانکی

ج: بله حساب، مثل همین تخلفات رانندگی که هست، این را اصلاً جزو بودجه حساب می کنند. که ما مثلاً امسال مثلاً ممکن است این مقدار مثلاً تومان درآمد ما از راه تخلفات رانندگی باشد. این را بودجه یک قسمتی قرار می دهند. متعارف هم هست، مشکلی ندارد. ممکن است بگویند از مجموعه اموال گم شده ما بین مبلغ فلان تا فلان گیرمان می آید، این را می گذاریم مثلاً برای خرج آن قسمت ها. اصلاً این ممکن است در... اگر اجتماعی شد، لذا این نکته را من عرض کردم، اگر مسئله اجتماعی شد، این مسئله که آیا صحیحش همان راهی است که پیغمبر (ص) رفتند و آن را فردی حساب کردند یا همین راهی که الان غربی ها می روند غالباً و آن را اجتماعی حساب می کنند.

.....

عرض کردیم طبق قاعده عقلایی اگر بنا شد یک مطلبی را اجتماعی قرار بدهیم، باید برایش یک تفکر بشود، یعنی باید برایش یک افراد خاصی بگذاریم، برایش یک اداره معینی بگذاریم، خوب دقت بکنید. آن افراد را بودجه برایشان بگذاریم. شاید مثلا گم شده پیدا نشد، یا گم شده ای که پیدا شد حتی از بودجه آنها هم کمتر شد. چون این اگر بخواهد دولتی بشود باید تمام اینها، الان رسمش این است. باید تمام اینها در نظر گرفته بشود. یک اداره معینی برای این کار باشد، برنامه معینی دارد. تازه اضافه بر آن طبق قواعدی که الان در دنیا هست، وقتی که می آیند یک قانونی می گذارند، یک همیشه تبصره هایی به عنوان اختلاف دارند. اگر اختلاف شد، طرف گفت من پیدا کردم مال برادرم بوده، پلیس می گوید نه تو از زمین برداشتی، این مجهول المالک است. می گوید نه آقا من مال خودم بوده سابقا. اگر اختلاف شد، برای اختلاف باید به کجا مراجعه کنند؟ چه دادگاهی مراجعه کنند؟ بودجه آن اختلاف... یعنی دولتی قرار دادن یک پدیده ای لوازم دولتی دارد. بودجه می خواهد، ردیف می خواهد، حساب و کتاب دارد. این لفظی نیست که به او بگوییم آقا گم شده ها یک پدیده اجتماعی هستند. این لفظ نیست.

همین فرض کنید به قول آقایان به آن آقای که فرمودند در حرم یک اتفاقی گذاشتند نوشتند محل گم شده ها، اشخاص گم شده، یعنی باید برایش یک فکری بکنند. اگر بنا شد مثلا لغته حرم را یک حالت خاصی به آن بدهد دولتی، راهش این است. و الا راه فردی اینها را نمی خواهد.

لذا عرض کردیم مگر اینکه دولت نظرش این باشد که افراد عمل نمی کنند. دزدی می کنند. و الا روی این قاعده که افراد ملتزم به دین هستند و ایمان به غیب و اینها، انصاف قصه اگر این قصه را ما فردی قرار بدهیم، طبق قاعده کلی، فردی قرار بدهیم، نه برای دولت بودجه ای می خواهد، نه حساب و کتاب می خواهد، نه مسئله اختلاف می خواهد، نه مسئله رفع اختلاف می خواهد، هیچ کدام از اینها را نمی خواهد. بله ما یک قاعده عمومی قرار دادیم. هر عملی که فردی است، اگر در موردی به اختلاف رسید، به حکومت منتهی می شود. به دستگاه. این قاعده کلی. هر امری که فردی، فرض کنید زن و مردی می خواهند با هم ازدواج کنند. این فردی است. اگر بنا شد که موجب اختلاف شد در جامعه، چون می دانید در سابق غالبا پیش یک عالمی می رفتند، این مثلا سند ازدواج بین این خانم با یک آقا نوشته، بعد رفته بودند پیش یک کس دیگر، یک چیز دیگر به اسم این شخص خانم با یکی دیگر نوشته. خب اینها دعوا درست می کرد. برای حل این مشکلات آوردند محضر گذاشتند، دفترچه گذاشتند، اینها را محدود کردند. این محدودیتی است که بعد درست شده است. و الا خب معلوم است

مسئله ازدواج که دفتر نمی خواهد. دفترچه ازدواج نمی خواهد. زن و شوهر با هم بگویند مسئله فردی است. وقتی مشکل اجتماعی درست می شود بر می گردد به دولت.

بیاییم بگوییم آقا گمشده ها را برایش مسئله اجتماعی نکنید. هم به لحاظ اجرایی مشکل دارد، هم پلیس می خواهد، هم واحد مستقل باشد، هم بودجه می خواهد، هم هزینه می خواهد، هم مسئله رفع اختلاف می خواهد. و بعدش هم قابلیت اعتماد ندارد. شما می خواهید بودجه قرار بدهید روی این. اصلاً ممکن است ردیف بودجه پر نکند محلی که هست... شما بیایید این قصه را فردی قرار بدهید، آن وقت فردی اش هم به این صورت که تا حد المقدور، یعنی بر اثر جهالت مالک، ملکیت از بین نرود تا آن حد اعلاای اعلایش، ملکیت فردی محترم باشد.

مثلاً اجازه داده بشود بعد از یک سال و بعد از تعریف، صدقه داده بشود که در حقیقت در صدقه رفع آن فقرات به قول عرب ها و به قول متعارف امروز ما آن به اصطلاح حفره هایی که از نظر اقتصادی در جامعه ایجاد می شود. این حفره ها را پر بکند با همین صدقات و اینها، یک مستوای واحدی برای جامعه باشد. بقیه برگردد به فعالیتهایی که افراد می کنند.

خیلی خب اگر هم به اصطلاح باز هم مالکش پیدا شد، باز هم هنوز ملکیت فردی محترم است. خوب دقت کنید. با اینکه خود شارع اجازه تصدق داد، عرض کردیم طبق قاعده اگر شارع اجازه تصدق بدهد دیگر جای ضمان نیست. لکن اینجا آمده چون دلیل خاص آمده به لحاظ آن نکته ای که عرض کردیم چرا چون بعد تملک را هم قرار داده. لذا ضمان را مطرح می کند شارع. این توضیحاتش گذشت.

اگر این نکته ببینید ما باید از اینجا شروع کنیم. اگر ما روی پدیده فردی وارد شدیم، خوب دقت بکنید. و بعد از ادله حکومت فهمیدیم که حاکم این شأن را دارد و الا اگر حاکم هیچ شأنی نداشته باشد، دادن به حاکم مثل دادن به یک اجنبی باشد، خب می گوید حاکم هیچ شأنی ندارد. هیچ نکته خاصی ندارد. و مخصوصاً اگر از مجموعه روایات اهل بیت (ع)، چون اهل بیت جواب های متعدد دادند. از جواب های متعدد بفهمیم که این مطلب بر می گردد به حاکم، یعنی امکان رجوع به حاکم هست. به قول عده ای از علما مخیر باشد بین تصدق به نفسه یا بدهد به حاکم.

یا احتیاط بعضی به اجازه حاکم تصدق بدهد، خودش شخصاً تصدق بدهد. اگر ما حاکم را فهمیدیم، آن وقت بحث سر این است. یعنی به نظر من این است، من فکر می کنم البته فکر خودم، مرحوم شیخ قدس الله نفسه در اول که فرمود لا ضمان، حاکم را ولی الغائب گرفت. خب معلوم است انسان پول را بدهد به دست ولی شخص، ذمه اش بری می شود، ضمان ندارد.

یک خودش ضمان ندارد، دافع، خود حاکم چون ولی، تصرفات ولی ضمان بر نیست مگر با افراط و تفریط.

دو: اگر حاکم را ولی غائب ندانیم، بدهیم دست حاکم، بگوییم آقا طبق ادله حکومت ایشان باید همان راهی را که فرد می‌رفت ادامه بدهد. همان راه. تعریف بکند و بعد هم تصدق بدهد. خب اگر فرد خودش می‌داد ضمان بود، اینجا هم حاکم ضامن است. روی مبنای شیخ.

و لذا ایشان می‌فرماید و یحتمل الضمان، من فکر می‌کنم همچنین فکر خودم دیگر، فکر عاجز و قاصر خودم، که مراد شیخ قدس الله نفسه این باشد که ما به حاکم بدهیم فقط نکته‌اش این باشد که این دادن به حاکم درست باشد، به این معنا که شارع اجازه داده است.

لکن حد حاکم تنفیذ ما علی الدافع است. نه به عنوان ولی غائب و نه به عنوان اینکه خودش قانون بگذارد. احتمال قانون را ایشان نداده است. دیگر من امروز کتاب سید را هم آورده بودم بخوانیم، دیگر طول می‌کشد، خود آقایان مراجعه کنند. سید توضیح دیگری داده، من به ذهنم این می‌آید، به ذهن خودم را عرض می‌کنم. به ذهنم می‌آید که مراد شیخ این است. این که ظاهر ضمان علیه یعنی بر حاکم، بر خود شخص ضمان نیست، چون داده به حاکم. چون اگر دفع به حاکم بی ارزش و بی ارزش باشد صدق حاکم عرفی نیست، عقلایی نیست اصلا. این دیگر خیلی حاکم ضعیفی باید باشد که این مقدار هم ضمان را بر ندارد. خیلی بعید است، فوق العاده بعید است. که بگوییم حاکم اصلا هیچ کاره صرف است. شاید حالا مثلا مرحوم سید تصور فرمودند.

عرض حالا به هر حال آن که به ذهن من می‌آید این است. آقایان دیگر خودشان مراجعه کنند. این اینجا عبارت شیخ سید را نمی‌خوانیم. این تا اینجا سه صورت که مجهول المالک باشد و غیر جوائز السلطان، و اما الصورة الرابعة...

س: گفته شد حاکم ضامن است یعنی بیت المال ضامن است یا شخص حاکم؟

ج: اگر حاکم کوتاهی نکرده بیت المال ضامن است.

حالا غیر از این که ما اخطأت القضاة ففی بیت المال، حالا معلوم نیست قضاة شامل حاکم بشود، لکن اصولا چون تصرفات حاکم مبتنی است بر شخصیتی مالی اش که در بیت المال است، قاعدتا به او بر می‌گردد.

و اما الصورة الرابعة، در باب جوایز سلطان، سلطان ظالم و جائر، ما لو علم اجمالا اشتغال الجائز علی الحرام؛ می‌داند اجمالا که این جایزه توش حرام است. یک ماشینی به او داده شده از طرف سلطان، می‌داند اجمالا توش حرام است. البته یک بحث تصور موضوع

است، که این سلطان جائز اشمال بر حرامش کم است. غالبا حرام صرف است. حالا فرض کنید اشمال بر حرام. مثلا می دانیم این اموالی هم از پدرش به او رسیده و پدرش هم سلطان نبوده است و پدرش هم فرد عادی بوده و ملکیتش درست بوده، نصف ماشین را خودش خریده و نصفش را هم از کسی به زور گرفته است. حالا این طوری فرض بکنیم.

یک بحث دیگر است که اصلا این فرضش مشکل است. اصولا اموالی که از ظلمه گرفته می شود، نصف به نصف نیست، همه اش همان جوری است.

فاما ان یكون الاشتباه موجبا للحصول الاشاعة و الاشتراك، اشتراك عطف تفصیل است. یا نسبتی است، یعنی مثلا بگوییم یک پنجم این ماشین حرام است، دو پنجم، این مراد از اشاعه. و اما ان لا یكون. نه مثلا فرض کنید جوری است که مثلا من باب مثال می دانیم که این خانه ای را که به این شخص داده، پنجره هایش غصبی است، معین است. یا معین است آجرهایش غصبی است، یا سیم های برقش و برقی کشی اش غصبی است. حدود غصب مشخص است، با اینکه شیء واحدی است، حدود غصب مشخص است.

و علی الاول، حالا اگر به نحو اشتراك بود، آن وقت چهار صورت، البته این بحث را ایشان در اینجا آوردند. عاداتا دیگر حالا ما هم متحریم چه کار بکنیم. مرحوم سید هم تصادفا اینجا مفصل بحث کرده است. متحیر هم هستیم حالا فکر می کنم بهترین راهش این باشد که دیگر وارد بحث نشویم.

مجملی از مباحثی را که اصحاب در باب خمس دارند، در اینجا آوردند. مرحوم سید در اینجا آورده، بعضی از روایاتش را هم حتی در اینجا آورده است. این مسئله معروفی است در باب خمس، مال مختلط به حرام، آیا خمس دارد یا ندارد؟ خمس تعبیدی است؟ فروضی دارد مسئله یا ندارد؟ بعدش هم آیا این خمس مصطلح است یا صدقه است اصلا، خمس نیست. یا اصلا هیچ کدام نه صدقه است، نه خمس مصطلح. از مرحوم محقق اردبیلی نقل شده که هیچ کدام. نه صدقه است.... اصلا روایات مال مختلط به حرام را می گوید ضعیف السند است، قابل ارزش نیستند، هیچ کدام را قبول نمی کند.

علی ای حال اقوال در آنجا هست. اگر بخواهیم وارد مسئله خمس بشویم باید ظاهرا یک ده روزی، دو سه هفته ای، معطل آن بشویم. بگذارید این بحث را در خمس.

فالقدر و المالک الا معلومان او مجهولان او مختلفان؛

س: آقا مال مخلوط به حرام و حلال که اصلا مسئله مبتلا به هم هست

ج: مبتلا هم هست دیگر حالا می گویم حالا اگر وارد بشویم طول می کشد دیگر. فکر می کنم بهتر باشد که وارد نشود چون خیلی طول کشیده مسائل قبلی اش.

س: بهتر است که وارد بشویم

ج: نه، باشد انشاء الله

س: بحث خمس را که نداریم در مکاسب

ج: بله می دانم دیگر خیلی طول می کشد.

و علی الاول، که مالک و قدرش معلوم باشد، قدر مالک، مثلا می دانم این ماشینی که به من داده یک پنجمش مال خود شرکت است، بقیه اش را ایشان پولش را داده، بقیه اش را غصبی گرفته از شرکت. مثلا از شرکت که این ماشین را گرفته چهار پنجمش را داده، بقیه اش را هم به زور گرفته، این مال همان شرکتی است که سازنده ماشین است.

فلا اشکال، چون قدر مال، و علی الثانی که هر دو مجهول باشند. فال معروف اخراج الخمس، می گویم فروع زیادی دارد. علی تفصیل مذکور فی باب الخمس. همین مقدار که شیخ اکتفا فرمودند آقایان اگر خواستند باز به کتاب مرحوم سید هم مراجعه بکنند. ایشان هم در اینجا حاشیه طولانی ای دارند.

و لو علم القدر، این علی تفصیل، این هر دو معلوم است.

اینجا تقریبا باید گفت یک چیزی از عبارت شیخ مثلا حذف شده است. و لو علم القدر نوشته، و لو علم القدر، باید بگوییم و علی الثالث، چون آنجا گفت و علی الاول و علی الثانی، و علی الثالث، ثالث یعنی مختلفان، این دیگر علی الثالثش به نظرم افتاده از قلم مبارک ایشان. و علی الثالث یعنی اگر مختلف باشند. اگر فاء می آورد بهتر بود. فلو نه واو که الان آورده

س: علی القدر یعنی مقدارش معلوم باشد

ج: گاهی مقدار گاهی مالک این دو تا. لذا ثالث چون مختلفان است باز دو فرض دارد.

و لو علم القدر، این مال ثالث است؛ یعنی مختلفان. روشن شد؟ و علی الثالث بهتر این جور بود، و علی الثالث فلو علم القدر، با فاء می آورد. تازه آن سوم هم ... اگر قدر معلوم بود، که مقدارش چه مقدار است، فقط مالکش معلوم نیست، مثلاً ما می دانیم یک پنجم این ماشین غصب است، مالک، این همان مجهول المالکی است که تا حالا گفتیم. بحث مجهول المالک دیگر تا حالا گفتیم.

و لو علم المالک وجب التخلص منه بالمصالحه؛ حالا آیا اینجا مصالحه به اصطلاح مصالحه اصطلاحی است یا مراد یک نوع مصالحه تعبدی است یا تفصیل قائل بشویم، دیگر حالا اینهاش هم فعلاً یک اشاره ای می کنیم، به این مقدار ختمش می کنیم تا ببینیم بعد چه می شود. چون اینها را شرح دادن و روایتی که در مقام آمده است و چون دو سه تا روایت است که اینها احتیاج به توضیح دارد و مرحوم سید هم با مناقشاتی که کرده در سند، برداشتند گفتند بالاخره باید با شهرت قبولش بکنیم.

و علی الثانی و اما اگر مشترک نباشد، مثلاً من می دانم این خانه ای که به من داده، یک مقدارش، مثلاً آجرهایش غصبی است، پنجره هایش مثلاً مباح است. یا به عکس، می دانم یک مقدارش بعینه درها و پنجره ها که آلومینیم است اینها غصبی است، یا آجرها که مثلاً غصبی است. یا مثلاً فرض کنید به اینکه سیم های برق و برق کشی غصبی است. و علی الثانی که معین باشد، یعنی آن حالت افراض دارد. این طور نیست که مشترک باشد. معلوم است بالاخره یا آجر یا جنس های آلومینیمی است یا جنس های برقی که در اینجا به کار برده شده است.

فیتعین القرعه، یا باید به قرعه مراجعه بکنیم بنا بر اینکه القرعه لکل امر مشکل، من عرض کردم آقایان میلشان مشهور است، در همین بحث لا ضرر مفصل اشاره کردیم، بینشان معروف است که ما روایت داریم که القرعه لکل امر مشکل یا لکل امر مجهول. دو تا تعبیر نقل شده است.

اولاً عرض کردیم که مرحوم آقا ضیاء قدس الله سره یک احتمالی در این دو تا حدیث داده که لطیف است و ما از مرحوم آقای بجنوردی شنیدیم، نمی دانیم حالا در کتاب خود آقا ضیاء آمده یا نه، یادم نیست که آمده یا نه. شاید در بحث قرعه داشته باشد. الان در ذهنم نیست. لکن مرحوم نائینی و به تبع ایشان مرحوم آقای خویی نداشتند این مطلب را.

آقا ضیاء فرق می گذارد بین لکل امر مجهول یا لکل امر مشکل. فرقی را به این می گذارد که اگر نص لکل امر مشکل باشد، یعنی آنجا مشککش مراد از مشکل ثبوتی است، در واقع خودش مشکل دارد. مثل خنثای مشکل، آن واقعا خودش مشکل دارد که آیا واقعا زن است یا مرد است. و لذا قرعه بر این جور جاها که در واقعش روشن نیست.

اما لکل امر مجهول اگر باشد، واقعش روشن است، ما نمی دانیم. این دو تا را فرق گذاشتند. انصافا حرف لطیفی است چون به ذهنم می آید چاپ نشده، به ذهن خودم البته، یادم رفته. گاهی اوقات ما این را تکرار می کنیم این را به هر حال در کلمات مرحوم نائینی نیست و آقای خویی هم نمی فرمودند.

س: مشکل اطلاقش بر مجهول هم می شود

ج: خلاف ظاهر است.

علی ای حال مرحوم آقا ضیاء بحثی دارند که لکل امر مشکل یا لکل امر مجهول. لکل امر مشکل شامل می شود جایی که خودش فی نفسه روشن نیست. و لذا نقل شده از مرحوم سید بن طاووس، سید بن طاووس می گویند فتوا نمی داده، احتیاط می کرده فقط یک چند تا فتوا داده که اگر فتوا نمی داد بهتر بود. یکی نقل شده از ایشان که در باب مسئله مثلا زن که تردد امر می شود بین اینکه خودش حیض باشد یا استحاضه گفته قرعه بزند، نقل شده از ایشان قرعه. کسی از فقهای ما نگفته قرعه. اگر این مطلب درست باشد از ایشان، این مشکل است. این از مصادیق مشکل است؛ چون واقعش معلوم نیست که این حیض است یعنی دو احتمال دارد یا مثلا حسب صفات یا حسب عادت، استحاضه باشد.

و از سید بن طاووس هم باز نقل شده که در اشتباه قبله که اگر به چهار جهت اشتباه قبله کرد، نقل شده از ایشان که قرعه بزند. این هم بین فقهای ما مشهور نیست. یعنی از سید مرتضی از سید بن طاووس رحمه الله نقل شده که هر جایی در فقه مشکل پیدا کرد، به قرعه رجوع کرده. هر جایی که مثل همین نمازی

س: یکی دو مورد است همه جا مراجعه نکرده که

ج: یعنی به اینجا، چون الان عرض می کنم.

اگر این باشد این مجهول است؛ چون قبله که مشخص است واقعیت دارد. آخر من که اینجا هستم، کجا رو به کعبه است واقعیت دارد،

لکن من نمی شناسم.

س: قبلیش هم همین طوری بود. واقعش که معلوم بود در مثال حیض

ج: نه ممکن است آنجا اصلاً معلوم نباشد در واقعش، چون هر دو دم صفات مثلاً پانزده روز است خون می‌بیند همه هم به صفات حیض است یا همه به صفات استحاضه است. نصفش هم در این عادت است، نصفش هم در خارج از عادت است. یک جور خاصی است. یعنی همه علائم درشان هست، مراد از مشکل این است.

علی ای حال کیف ما کان

س: آقا بالاخره مردم را قانع کردن بالاخره در همین است

ج: بله.

به هر حال این مسئله که قرعه عرض کردیم مرحوم صاحب جواهر کرارا دارد. آقایان اگر نگاه کنند، در جاهای متعدد جواهر دارد. که دلیل قرعه به آن عمل نمی‌شود مگر جایی که اجماع اصحاب باشد.

و در بحث لا ضرر هم اگر آقایان یاد مبارکشان باشد، آقایانی که تشریف داشتند در اصول، عبارت مرحوم شیخ الشریعه را هم خواندیم که ایشان فرمودند به اینکه ما با اینکه اطلاقات قرعه داریم، اما اصحاب عمل نکردند. یعنی مرحوم شیخ الشریعه یک اشکالی به ذهنش رسیده بود که من متحیر بودم که مثلاً ما اطلاقات قرعه داریم، اصحاب عمل نکردند. اطلاق لا ضرر و لا ضرار داریم اصحاب عمل نکردند، لذا چند تا اطلاق نقل می‌کند ایشان که ما اطلاقات داریم، لکن اصحاب ما عمل نکردند. قاعده میسور داریم اصحاب عمل نکردند. ایشان به عنوان اشکال، آن وقت دیگر متحیر می‌شود لا ضرر را به یک نحوی ایشان درستش می‌کند که از آن مشکل خارج بشود.

ما در توجیه کلام ایشان عرض کردیم مشکل اساسی خود ایشان هستند و خود آن اصطلاحات. ما اصلاً روایت صحیحی به عنوان القرعة لکل امر مشکل اصلاً نداریم. روایت سندش صحیح نیست. اشتباه در اینجا است. بله اصحاب در عده‌ای از موارد عمل کردند، این قابل قبول است. اما همچنین روایتی لکل امر مشکل یا لکل امر مجهول که سندش معتبر باشد نداریم.

ان شاء الله اگر رسیدیم در آخر استصحاب چون تعارض استصحاب با قرعه مرحوم شیخ دارد آنجا متعرض بحث قرعه آنجا خواهیم شد انشاء الله تعالی.

علی ای حال این که ایشان فرمودند فیتعین القرعة این قرعه روی آن قاعده است که ما کلی، و اما اگر قاعده مرحوم صاحب جواهر را قبول کردیم، هر جایی که اصحاب اجماعاً به قرعه عمل کردند، عمل می‌کنیم و الا فلا. رجوع به قرعه مشکل می‌شود.

متن کامل مطابق با صوت دروس خارج فقه حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه - ۱۳۹۵/۱۲/۱۵

موضوع: خارج فقه

صفحه ۲۰

جلسه: ۸۱

و صلی الله علی محمد و آله الطاهرين